

نقش مردم در

نظام سیاسی مردم‌سالاری دینی (اسلامی)

سیاست متعالیه

- سال ششم
- شماره بیست‌ویکم
- تابستان ۹۷

نقش مردم در
نظام سیاسی
مردم‌سالاری دینی
(اسلامی)
(۹۵ تا ۱۱۴)

محمدحسین طالبی*

تاریخ دریافت: ۱۳۹۶/۴/۲۷

تاریخ تأیید: ۱۳۹۷/۳/۳

چکیده

این پژوهش، نقش مردم در نظام سیاسی مردم‌سالاری دینی (اسلامی) را از پایگاه دانش فلسفه تبیین خواهد کرد و نشان خواهد داد که چگونه "حق مردم" و "حق خدا" در تعیین رهبر با یکدیگر سازگاری دارند. تبیین این مسأله، که یکی از غامض‌ترین و مهم‌ترین مسائل فلسفه‌ی سیاسی اسلام است، نوآوری این پژوهش می‌باشد و می‌تواند به بسیاری از مسائل مشابه در مردم‌سالاری دینی پاسخ دهد. این پژوهش بر این پیشفرض استوار است که نظام سیاسی اسلامی - در عصر غیبت - دارای محتوای خداسالاری و شاکله‌ی مردم‌سالاری است و این مدعا را اثبات می‌کند که در نظام مردم‌سالاری دینی (اسلامی)، مردم در راستای داشتن حیات طیبه، با اراده‌ی خویش و با استفاده از حق "تعیین سرنوشت" خواست خدا را بر خواست خود مقدم می‌دارند؛ لذا در نظام مردم‌سالاری دینی، میان اراده‌ی خدا و اراده‌ی مردم تعارضی وجود ندارد. در این نوع نظام سیاسی، مردم هم در حدوث و هم در بقای حکومت دارای نقش مؤثرند؛ زیرا رأی مستقیم یا غیرمستقیم اکثریت آنها در همه‌ی شئون حکومت - در چارچوب مکتب اهل بیت (ع) - ملاک عمل واقع می‌شود. داده‌های این پژوهش با روش کتابخانه‌ای گردآوری شده و شیوه‌ی تحلیل مسأله، شیوه‌ی عقلی است.

واژه‌های کلیدی:

مردم‌سالاری دینی (اسلامی)، خداسالاری، حقوق واجب‌الاستیفا، حق تعیین سرنوشت، حیات طیبه، مقام انسان کامل.

* دانشیار پژوهشگاه حوزه و دانشگاه (mhtalebi@hotmail.com).

مقدمه

مردم‌سالاری (دموکراسی) در نگاه اول واژه‌ای پرطرفدار است؛ زیرا این مفهوم به‌طور مستقیم بر اهمیت نظر مردم در امر حکومت دلالت دارد. حکومت‌های مردم‌سالار، یعنی حکومت‌های جمهوری، پیشینه‌ی طولانی در تاریخ تمدن بشر دارند. تاریخ فلسفه‌ی سیاسی از وجود این نوع حکومت در یونان باستان، در چند سده‌ی قبل از میلاد مسیح خیر داده است. امروزه بیش‌تر نظام‌های سیاسی در کشورهای جهان، نظام جمهوری و مردم‌سالارند. اگرچه هویت این نظام‌های مردم‌سالار یک‌سان نیست، اما اصل اولی رایج در همه‌ی آنها این است که باید رأی اکثریت مردم برای تعیین حاکم و شیوه‌ی حکومت مورد توجه قرار گیرد.

مردم‌سالاری را می‌توان در یک دسته‌بندی عام به مردم‌سالاری دینی و غیردینی تقسیم کرد. بنابراین، هرچند شاکله‌ی نظام‌های مردم‌سالار بر اساس رأی بیش‌تر مردم بنا می‌شود، اما محتوای یک نظام مردم‌سالار، می‌تواند دینی یا غیردینی باشد. در واقع، نظام‌های سیاسی مردم‌سالار در عصر حاضر وابسته به مکتب‌های فکری متنوع هستند. برخی به مکتب اصالت آزادی وابسته‌اند و مردم‌سالاری آزاد (لیبرال دموکراسی)^۱ نامیده می‌شوند. برخی دیگر نیز به لحاظ محتوایی به مکتب "اصالت جامعه" گرایش دارند و به نام "جمهوری سوسیالیستی"^۲ معروف‌اند. انواع دیگر نظام‌های سیاسی مردم‌سالار غیردینی نیز وجود دارند که در جای خود باید به آنها پرداخت. مردم‌سالاری دینی نیز - با توجه به ادیان مختلف - انواع گوناگونی دارد. در اولین تقسیم، مردم‌سالاری دینی به مردم‌سالاری در ادیان ربانی و غیرربانی قابل دسته‌بندی است. هر یک از این دو دسته، به انواع مختلف قابل تقسیم‌اند. مثلاً، مردم‌سالاری در ادیان ربانی را می‌توان به مردم‌سالاری یهودی، مسیحی و اسلامی تقسیم کرد.

مسأله‌ی اصلی این نگارش: تبیین حق مردم از نگاه دانش فلسفه‌ی حق، در تعیین حاکم (رهبر) در نظام سیاسی مردم‌سالاری دینی (اسلامی) در کشور ایران

1. Liberal democracy.

2. Social republic.

است. بررسی این مسأله‌ی فلسفی مبتنی بر روشن شدن پاسخ چند پرسش است:

۱. آیا مفهوم واژه‌ی ترکیبی "مردم‌سالاری دینی" در ذات خود صحیح است یا خودمتناقض؟ به سخن دیگر، آیا مفهوم مردم‌سالاری با مفهوم دینی بودن - یعنی خداسالاری - در واژه‌ی ترکیبی "مردم‌سالاری دینی" سازگاری دارد؟ آیا این دو جزء ترکیبی یک‌دیگر را به لحاظ مفهومی نفی نمی‌کنند، تا بگوییم این ترکیب نیز مثل ترکیب "دایره‌ی مربع" ناصحیح و خودمتناقض است؟
 ۲. چگونه می‌توان دو مفهوم مردم‌سالاری و خداسالاری را سازگار کرد؟
 ۳. خدای متعال در دین اسلام تا چه اندازه به مردم حق تعیین حکومت و تعیین رهبر عطا کرده است؟ به بیان دیگر، مردم در عصر غیبت تا چه اندازه و براساس کدام حق می‌توانند در مسأله‌ی تعیین نوع حکومت و تعیین شخص حاکم نقش ایفا کنند؟
 ۴. مردم ایران چگونه در ساختار سیاسی نظام حکومتی مردم‌سالار دینی ایفای نقش می‌کنند؟
- با پاسخ‌دادن به هریک از این پرسش‌ها، گامی در جهت تبیین این مسأله برداشته می‌شود.

مردم‌سالاری دینی؛ تناقض یا واقعیت؟

اولین گام در راستای تبیین نقش مردم در نظام سیاسی مردم‌سالاری دینی (اسلامی)، یافتن پاسخ این پرسش است که آیا مردم‌سالاری دینی، آن‌هم از نوع اسلامی، عنوانی خودمتناقض است یا صحیح؟ چرا که از یک سو متفاهم از عنوان "مردم‌سالاری"، خواست آزاد و مطلق بیش‌تر مردم جامعه در امر حکومت، به‌ویژه در مسأله‌ی تعیین فرمانرواست؛ و از سوی دیگر، متفاهم از دینی بودن محتوای حکومت، مردم هیچ‌گونه حقی در تعیین سرنوشت خود، مخصوصاً در مورد تعیین حاکم، ندارند. به بیان دیگر، پیش‌فرض طرح این سوال آن است که هم تعیین نوع حکومت و هم نصب عالی‌ترین منصب حکومتی در نظام‌های سیاسی مردم‌سالار، همواره مطابق با اراده‌ی آزاد بیش‌تر مردم انجام می‌شود؛ اما آنچه در ادیان ربانی مورد توجه است، اراده‌ی خداست، نه خواست مردم. مهم‌ترین اصل پذیرفته‌شده در ادیان ربانی، خداکانونی است؛ خداکانونی با اصالت اراده‌ی مردم که در مردم‌سالاری (دموکراسی) مورد توجه است، سازگاری ندارد. بنابراین،

واژه‌ی ترکیبی "مردم‌سالاری دینی (اسلامی)" واژه‌ای خودمتناقض است (حائری یزدی، ۱۹۹۵: ۲۱۶).

به عقیده‌ی نگارنده، این واژه‌ی ترکیبی نه تنها خودمتناقض نیست، بلکه واقع‌نمایی بالفعل، یعنی مصداق نیز دارد. برای آن که بتوان به روشنی توضیح داد ساخت مردم‌سالاری دینی (اسلامی) عنوانی خودمتناقض نیست، باید دو امر اثبات شود: اول آن که متفاهم از مردم‌سالاری، تأمین مطلق و بدون حدود مرز خواست مردم نیست؛ یعنی اثبات شود که دست کم یک قرائت از مردم‌سالاری آن است که رأی مردم در تشکیل یک نظام سیاسی، هرچند به طور محدود، مورد توجه است. دوم آن که دینی (اسلامی) بودن مردم‌سالاری، و به عبارت دیگر، خداکانونی در نظام سیاسی دینی - به ویژه در عصر غیبت پیشوای معصوم (ع) - نقش مؤثری هم در برپایی حکومت دینی و هم در تعیین رهبر (حاکم) دارد. به این ترتیب دینی بودن مردم‌سالاری اثبات شده و هیچ تضادی با مردم‌سالاری در میان نخواهد بود.

محال بودن مردم‌سالاری مطلق

مراد ما از مردم‌سالاری مطلق، مردم‌سالاری بی‌قید و شرط است؛ یعنی وضعیتی که در آن، مقدار تأثیر اراده‌ی مردم در تعیین نوع حکومت و حاکم غیرمعلوم باشد. مقصود آن است که مردم‌سالاری حتماً باید به قیدی مانند جامعه‌گرا (سوسیالیست)، دینی، فردگرا و غیر آن باشد. نمی‌توان یک نظام حکومتی را مردم‌سالاری مطلق، یعنی غیرمقید به هیچ قید و شرطی دانست؛ چرا که خواست مردم نمی‌تواند به هیچ قید و بندی مشروط نباشد. به عبارت دیگر، مردم‌سالاری مطلق به معنای آن است که نظام حکومتی، افزون بر آن که از نوع مردم‌سالار است، چگونگی مردم‌سالاری در آن معین نباشد؛ یعنی معلوم نباشد که حدود مرز اعمال خواست مردم چه اندازه است. آیا میزان اراده‌ی مردم به مقداری است که جامعه‌گرایی اقتضا می‌کند، یا آن گونه است که فردگرایان می‌گویند؟ آیا خواست مردم مقید به رعایت ارزش‌های دینی است یا به رعایت جهان‌بینی غیردینی مشروط است؟

مراد از مردم‌سالاری مطلق - در این فراز - آن نظام حکومتی مردم‌سالاری است که در آن مقدار تأثیر رأی مردم نامعلوم (نامعین) است. این مفهوم در ذات خود مشکلی ندارد، اما وقوع خارجی‌اش امری محال است. در طول تاریخ تمدن

بشر نمی‌توان به دوره‌ای برخورد که حکومت جمهوری یا مردم‌سالاری به‌طور مطلق و غیرمقید بوده باشد. علت این امر آن است که مردم‌سالاری مطلق امکان وقوع نداشته و ندارد؛ زیرا انسان‌ها در یک جامعه امیال، آرزوها و منافع بسیار متفاوتی دارند. اگر بنا باشد نوع مردم‌سالاری در یک نظام حکومتی نامعین باشد، معنایش آن است که خواست مردم در آن جامعه مشروط به هیچ قانون و ضابطه‌ای نباشد. در این صورت هرکس آزاد است آن‌گونه که میل دارد، در امور اجتماعی رفتار کند. لازمه‌ی این نگاه ظهور هرج و مرج است (منتظری، ۱۳۸۷: ۱۷) و هرج و مرج نظام جامعه را از هم می‌گسلد.

برای جلوگیری از برخورد اراده‌ها و در پی آن، ایجاد هرج و مرج در آن جامعه عقل حکم می‌کند که اولاً نوع مردم‌سالاری تعیین شود؛ ثانیاً نظام حقوقی خاصی بر اساس نوع مردم‌سالاری ایجاد شود تا با وضع قوانین و مقررات و پیروی از آن‌ها امنیت و عدالت تأمین گردد؛ ثالثاً دستگاه حاکمه‌ای قدرتمند سرکار بیاید تا بتواند قوانین وضع‌شده را به‌خوبی اجرا کند. به‌سخن دیگر، وجود نظام حقوقی در هر جامعه‌ای به حکم عقل ضرورت دارد. تعیین نوع نظام حقوقی نیز مبتنی بر تعیین نوع نظام سیاسی (حکومتی) در آن جامعه است؛ این نظام حقوقی توسط مجری (حاکم) به اجرا درمی‌آید و آسایش اعضای جامعه را فراهم می‌کند. حاکم با کمک دیگر کارگزاران، هم قوانین را در جامعه اجرا می‌کند و هم با نقض کنندگان قانون برخورد کرده، آن‌ها را به مجازات می‌رساند. در نتیجه، به‌هیچ روی نمی‌توان مردم‌سالاری مطلق (غیرمعین) را پذیرفت.

عملی بودن مردم‌سالاری مشروط

به‌دلیل آن که مردم‌سالاری مطلق مجال وقوعی است، واژه‌ی مردم‌سالاری همواره باید با قید دیگری همراه باشد تا آن را از اطلاق خارج کند؛ این قید در حقیقت نشان‌دهنده‌ی نوع حکومت مردم‌سالار است. حال باید دید آیا قید دینی (اسلامی) اگر به مردم‌سالاری اضافه شود، می‌تواند نوع مردم‌سالاری را تعیین کند یا نه؟ برای آن که نشان دهیم قید دینی (اسلامی) می‌تواند صفت مردم‌سالاری باشد، باید اثبات شود که دین (اسلام) به مردم اجازه داده در امور سیاسی خود

دخالت کنند. در این بخش از نگارش به برخی از این موارد به شرح زیر اشاره می‌شود:

قرآن کریم در چند مورد مسأله‌ی رأی مؤمنان را مطرح کرده و اهمیت آن را مورد توجه قرار داده است. برای نمونه، در سوره‌ی شوری آیه‌ی ۳۸ فرموده است: «مؤمنان کارهای خود را با نظرخواهی از یک‌دیگر انجام می‌دهند»^۱. این کارها به دلیل اطلاق واژه‌ی "امر" همه‌ی کارها، به‌ویژه امور اجتماعی را دربرمی‌گیرد؛ خواه سیاسی باشد، خواه نظامی و خواه اقتصادی و علامه طباطبایی در تفسیر این آیه‌ی شریفه می‌گوید: «"امر" در این آیه همه‌ی کارها را دربرمی‌گیرد؛ آن‌چنان‌که از کلمه‌ی "امر" در عبارت "اولی‌الامر" نیز همین مطلب فهمیده می‌شود» (طباطبایی، ۱۳۹۰ق، ج: ۴، ۳۹۱). وی درباره‌ی مشاوره نیز از قول راغب اصفهانی گفته است: «مقصود از مشاوره، گرفتن رأی افراد در امور مختلف است» (طباطبایی، ۱۳۹۰ق، ج: ۱۸، ۶۳). هم‌چنین در آیه‌ی ۱۵۹ آل‌عمران به پیامبر فرمان می‌دهد: «با مردم در همه‌ی کارها مشورت کن»^۲. یعنی رأی مردم را مورد توجه قرار بده. مقصود از "امر" در این آیه نیز همان امری است که در اولی‌الامر مقصود است (طباطبایی، ۱۳۹۰ق، ج: ۴، ۳۹۱).

افزون‌بر آیات قرآن، روایات اسلامی نیز همواره بر توجه به نظر مردم - یعنی آرای عمومی - در امور اجتماعی به‌ویژه در امر حکومت تأکید کرده‌اند.^۳ از آن چه گفته شد، به‌دست‌می‌آید دین اسلام به مردم سفارش کرده است در امور اجتماعی (سیاسی و غیرسیاسی) خود دخالت کنند. بنابراین، در دین اسلام نیز نوعی مردم‌سالاری وجود دارد. حاصل آن‌که واژه‌ی ترکیبی مردم‌سالاری دینی (اسلامی) مفهومی خودمتناقض نیست. اگر بنا بود ترکیب دو مفهوم "مردم‌سالاری" و "دینی (اسلامی)" سبب تناقض مفهومی این واژه باشد، دیگر واژه‌های ترکیبی نیز که جزء اول آن‌ها مردم‌سالاری و جزء دیگر آن، نوع مردم‌سالاری را بیان می‌کند، امری خودمتناقض می‌بود.

۱. أَمْرُهُمْ شُورَىٰ بَيْنَهُمْ.

۲. شَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ.

۳. برای اطلاع از این روایت‌ها رک. حکمت‌نیا، ۱۳۸۲: ۳۰۰-۳۱۰.

وجه رفع تعارض ظاهری میان اراده‌ی خدا و اراده‌ی مردم در مردم‌سالاری دینی

سیاست متعالیه

- سال ششم
- شماره بیست‌ویکم
- تابستان ۹۷

نقش مردم در
نظام سیاسی
مردم‌سالاری دینی
(اسلامی)
(۹۵ تا ۱۱۴)

حال که دانستیم مردم‌سالاری دینی مفهومی خودمتناقض نیست و به‌لحاظ مفهوم امری محال نمی‌باشد، می‌خواهیم بدانیم: آیا این عنوان ترکیبی به‌لحاظ مصداق، یعنی به‌لحاظ وقوع خارجی، امری ممکن است؟ چگونه می‌توان میان دو واقعیت مردم‌سالاری و خداسالاری سنخیت و آشتی برقرار کرد؟

از ظاهر عبارت مردم‌سالاری دینی (اسلامی) برمی‌آید که وقوع خارجی این ترکیب امکان‌پذیر نیست؛ زیرا جزء اول آن بر سالاربودن مردم و جزء دوم آن بر سالاربودن خدا دلالت دارند. اجتماع این دو امر متضاد در یک نظام حکومتی امری محال است. در یک نظام سیاسی امکان ندارد هم خدا سالار باشد و هم غیرخدا (مردم)؛ بلکه یا باید اراده‌ی خدا کانون توجه باشد یا خواست مردم. به تعبیردیگر، از یک‌سو از عنوان مردم‌سالاری می‌فهمیم که مردم در نظام سیاسی همه‌کاره‌اند و از سوی دیگر، با افزودن قید دینی، سالاربودن مردم نفی شده و خدا را همه‌کاره می‌دانیم. ظاهر این دو امر با یک‌دیگر متضاد است. تضاد، امری باطل بوده و به تناقض برمی‌گردد و تناقض ذاتاً محال است. تناقض ظاهری در این‌جا به‌معنای آن است که مردم در نظام مردم‌سالاری دینی هم سالار باشند و هم نباشند (یعنی خدا، سالار باشد) و این امر محال است.

پاسخ این اشکال و وجه رفع تعارض ظاهری میان اراده‌ی خدا و مردم در مردم‌سالاری دینی به‌شرح زیر است: هرچند مردم‌سالاری در ظاهر مفهوم خود به معنای سالاربودن مردم، و دینی‌بودن به‌معنای سالاربودن خداست، اما جزء دوم ترکیب "مردم‌سالاری دینی یا غیردینی" بیان‌کننده‌ی نوع مردم‌سالاری است. به تعبیر دیگر، مردم‌سالاری به‌معنای سالاربودن مردم در تعیین نوع حکومت است. بنابراین، مردم‌سالاری دینی یا غیردینی ترکیبی است که براساس آن، خواست و اراده‌ی مردم نوع حکومت را تعیین می‌کند که آیا دینی باشد یا سکولار. اگر سکولار است، از کدام مکتب فکری انسان‌مدارانه (اومانستی)^۱ پیروی کند؛ و اگر دینی است، براساس کدام دین برپا شود.

1. Humanistic.

به عبارت دیگر، واژه‌ی مردم‌سالاری بیان‌کننده‌ی شاکله یک نظام سیاسی بوده و قیدی که با آن ترکیب می‌شود، بیان‌کننده‌ی محتوای آن نظام سیاسی است. براین اساس، نظام سیاسی اسلامی در عصر غیبت، قالب و شاکله‌ی مردم‌سالاری است. در نظام مردم‌سالاری دینی اسلامی، مردم برای داشتن حیاتی طیبه، با اراده‌ی خویش، خواست خدا را بر خواست خود مقدم می‌دارند؛ در این صورت هیچ تضاد یا تعارضی باقی نمی‌ماند. بنابراین، در نظام سیاسی اسلام هم مردم سالارند، چون با خواست و اراده‌ی خود حکومت دینی و همه‌ی شئون مربوط به آن - از جمله شخص حاکم - را با بصیرت انتخاب می‌کنند؛ و هم خدا سالار است، چون در این نظام سیاسی همه‌ی فرمان‌های خدا ملاک عمل مردم است.

بنابراین، وجه رفع تعارض ظاهری در عبارت "مردم‌سالاری دینی" آن است که بگوییم:

امری که در آن مردم سالارند، شکل و نوع حکومت است و امری که خدا در آن سالار است، محتوای حکومت است و محتوا غیر از قالب است. از این‌رو، موضوع تناقض یا تضاد در مسأله‌ی بالا یکسان نیست؛ درحالی که یکی از شرایط تناقض یا تضاد باطل، وحدت و یکسانی موضوع است (ابن‌سینا، ۱۴۰۴ق: ۲۴۱). براین اساس، در این مسأله، تضاد و تعارضی وجود ندارد.

نقش مردم در نظام سیاسی مردم‌سالاری دینی (اسلامی) در عصر غیبت

تاکنون دانستیم که در نظام سیاسی مردم‌سالاری دینی اسلامی، مردم با بصیرت به دنبال دخالت دادن دین خدا در اداره‌ی جامعه هستند. بیش‌تر مردم می‌کوشند تا اراده‌ی خدا در جامعه حاکم شده و از این راه، وسیله‌ی سعادت‌مندی پایدار خویش را فراهم کنند. اینک می‌خواهیم بدانیم: آیا محتوای خداسالاری در نظام سیاسی اسلامی در زمان حاضر، یعنی در عصر غیبت، به معنای نفی نقش مردم در این نظام است؟ اگر مردم در اجرای اجتماعی محتوای دین نقش دارند، این نقش تا چه اندازه است؟ پیش از بیان پاسخ این پرسش، باید از فلسفه‌ی آفرینش انسان، راه رسیدن او به سعادت و جایگاه حق او در تعیین سرنوشت خود آگاه باشیم:

هدف از آفرینش انسان

همه‌ی ما انسان‌ها مخلوق خدای متعال هستیم. هدف او از خلقت انسان‌ها فراهم کردن زمینه‌های رشد و تکامل همه‌جانبه‌ی بشر در این دنیا و رسیدن به سعادت جاویدان در سرای دیگر است. به این دلیل او در سرشت همه‌ی آدمیان گرایش به نیکی‌ها را قرار داده است. انسان‌ها با استمداد از قوای عقلانی و علوم و حیانی - که خدا بر پیامبران عرضه کرده - می‌توانند خود را به بالاترین مدارج کمال و پایدارترین درجات لذت برسانند. آن مقام والای آدمیت که همه‌ی انسان‌ها شایستگی آن را دارند، مقام "انسان کامل" نامیده می‌شود (مصباح یزدی، ۱۳۶۵؛ همو، ۱۳۸۷).

بر اساس نگرش واقع‌بینانه‌ی اسلامی، آدمی از زمانی که به دنیا می‌آید تا وقتی که از دنیا می‌رود، همواره برای رسیدن به آن مقام والا - که مظهر تام کمال‌های ربانی است - باید تلاش کند. این باید فطری برخاسته از خوی کمال‌طلبی انسان است (مصباح یزدی، ۱۳۸۷) که خدای متعال در سرشت او قرار داده است.^۱ در یک کلام، هدف از آفرینش انسان آن است که به قدر ممکن خود را به مقام انسان کامل نزدیک کند.

راه رسیدن به سعادت پایدار

هر فرد انسان برای رسیدن به آن مقام والا باید مسیری پر از حق (و تکلیف) را پیماید. برخی از حق‌هایی که خدای متعال در این مسیر به انسان‌ها داده است، حق‌هایی طبیعی، یعنی ذاتی هستند. به بیان دیگر، خداوند این حق‌ها را در ذات و طبیعت همه‌ی افراد بشر قرار داده، تا انسان‌ها با استیفای آن‌ها به سعادت برسند. به این دلیل حقوق طبیعی همگی حق‌هایی عمومی هستند؛ حق‌هایی مثل: حق حیات، حق آزادی و حق تعلیم و تربیت؛ نمونه‌ای از ده‌ها نوع حقوق طبیعی بشر هستند. این حق‌ها هم‌زاد بشر بوده و تا آخرین لحظه‌ی زندگی در این دنیا همراه او هستند (طالی، ۱۳۹۳: ۱۳۷-۱۳۸).

۱. «وَإِنَّهُ لِحُبِّ الْخَيْرِ لَشَدِيدٌ» و هرآینه انسان نیکی (یعنی کمال) را بسیار دوست می‌دارد» (العادیات: ۸).

جایگاه حق تعیین سرنوشت

حق تعیین سرنوشت یا "حق حاکمیت بر خود"^۱ از شاخه‌های حق مالکیت بر خویشتن^۲ بوده و یکی از انواع حقوق طبیعی بشر است (طالبی، ۱۳۹۶: ۲۷۳؛ Campbell, 2006)؛ حق مالکیت بر خویشتن نیز یکی از لوازم حق آزادی است که خدای متعال در اختیار انسان‌ها قرار داده و به بشر امر فرموده از آن حفاظت کنند. حق آزادی همانند حق حیات، یکی از حقوق واجب‌الاستیفای آدمیان است. همان‌طور که انسان باید از حیات خویش مراقبت کند و آن را در معرض خسارت یا نابودی قرار ندهد، او باید از آزادی خویش و لوازم آن نیز به‌خوبی حفاظت کند و خود را در معرض هیچ نوع بردگی انسان‌های دیگر قرار ندهد. امام علی(ع) در این باره می‌فرماید: «برده دیگران مباش؛ زیرا خدا تو را آزاد آفریده است»^۳.

محتوای حق تعیین سرنوشت آن است که همه‌ی مردم بر سرنوشت خویش مسلط هستند (Jones, 1994). حق تسلط بر سرنوشت خویشتن حقی طبیعی است که خدای متعال آن را همانند دیگر حقوق طبیعی، به همه‌ی انسان‌ها عطا فرموده و آن‌ها را به مراقبت از این حق فرا خوانده است.

تعارض میان حق تعیین سرنوشت و حق امنیت

در این‌جا مشکلی تعارض‌گونه توجه خواننده را به‌خود جلب می‌کند. از یک سو حق حاکمیت بر خویشتن حقی است طبیعی که انسان‌ها باید از آن حفاظت کنند و براساس آن نباید به هیچ‌وجه به خواست دیگران تن داده و آن‌ها را بر خود مقدم دارند. از سوی دیگر جامعه‌ی انسانی باید قانون‌مند بوده و نظم اجتماعی داشته باشد؛ و گرنه به هرج‌ومرج و ناامنی مبتلا می‌شود. دوسوی این تعارض، دو نوع حق طبیعی افراد وجود دارد که برای رفع این تعارض، باید یکی را برگزید و دیگری را تابع آن قرار داد. در تعارض میان حق تعیین سرنوشت و حق امنیت چه باید کرد؟

1. Autonomy.
2. Self-ownership.

۳. لاتکن عبدغیرک فقد جعلک الله حراً (سید رضی، ۱۳۶۸: نامه‌ی ۳۱).

جامعه برای تأمین حقوق مردم از راه حفظ نظم نیازمند حاکمی است که قوانین موضوعه را اجرا کرده و خطاکاران را از ظلم کردن به دیگران بازدارد. مشکل تناقض‌نما آن است که انسان‌ها، از یک سو باید از حق طبیعی حاکمیت برخوردار باشند و از سوی دیگر برای تأمین امنیت و استیفای کامل حقوق خویش، از جمله حق حاکمیت بر خود، از راه حفظ نظم اجتماعی و جلوگیری از هرج و مرج، باید حق حاکمیت شان را در امور اجتماعی به شخص دیگری واگذار کنند. این دو حکم عقلی به ظاهر باهم در تعارض هستند.

مکاتب سکولار راه‌حل این تعارض را "قرارداد اجتماعی" می‌دانند. چه آن‌ها معتقد به خدا باشند و چه نباشند، هم حق تعیین سرنوشت و هم حق امنیت حیات را از حقوق جدایی‌ناپذیر انسان‌ها می‌دانند. آن‌ها برای رفع تعارض ظاهری، از حق تعیین سرنوشت و حاکمیت برخویش عبور کرده و با انتخاب حاکم و نوع حکومت، حق امنیت را تأمین می‌کنند و آن را بر حق تعیین سرنوشت مقدم می‌دارند. اگر از طرف‌داران این مکاتب پرسیده شود انسان‌ها حقوق طبیعی خود را از کجا آورده‌اند، پاسخ قابل دفاعی ندارند. آن‌ها همواره آموزه‌ی حق‌داشتن انسان‌ها را از راه دنبال می‌کنند و خود را به منشأ حقوق نمی‌رسانند. اگر هم بخواهند به منشأ حق برسند، طبیعت را منشأ حقوق طبیعی معرفی می‌کنند، که البته حرفی باطل است؛ زیرا طبیعت نیز خود منشأ و خالق دارد که آن را آفریده است.

بر اساس تعالیم اسلام ناب، راه‌حل این تعارض ظاهری آن است که گفته شود همه‌ی انسان‌ها مخلوق و مملوک خالق خویش، یعنی خداوند متعال، هستند. انسان‌ها به‌خودی‌خود حق ندارند بی‌اجازه‌ی خدا حتی در اعضای بدن خویشتن نیز تصرف کنند؛ چون بدن آن‌ها ملک خداوند است. نه تنها بدن، بلکه روح انسان نیز هدیه‌ی خداست. همه‌ی هستی بشر از آن خداوند است (مصباح یزدی، ۱۳۸۰: ۲۰۲ و ۲۱۲ و ۲۲۲). بر این اساس، تصرف انسان در بدن خویش، چه رسد به تصرف در امور دیگران، نیز به‌هیچ‌صورت جایز نیست؛ مگر آن که مالک حقیقی آن اجازه‌ی تصرف در آن را داده باشد. حق حکومت هر کس بر خویشتن نیز حقی است که اولاً و بالذات حق خداست، و او این حق را به انسان‌ها تفویض کرده است. آن‌ها

نباید این حق را در امور اجتماعی به کسی واگذار کنند؛ مگر آن که خدای متعال به آن‌ها اجازه‌ی واگذاری آن را داده باشد. بنابراین، سوال کلیدی این خواهد بود که آیا خدا چنین اجازه‌ای را داده است؟ اگر چنین اجازه‌ای داده شده است، چه اموری را به‌عنوان شرایط حاکم اسلامی معین کرده است؟

حکم‌رانی پیشوایان معصوم (ع)

برای این که انسان‌ها بتوانند در زندگی خود به کمال‌های والا دست‌یابند، خدای متعال پیشوایانی معصوم که همگی به‌مقام بلند انسان کامل رسیده‌اند، به عنوان جانشین خود و راهنمای بی‌خطای انسان‌ها و حاکم جامعه‌ی بشری تعیین فرموده است؛ درسوی دیگر نیز از همه‌ی مردم خواسته است با استفاده از حق تعیین سرنوشت خویش، آنان را به‌عنوان فرمان‌روایان جامعه برگزینند و با اطاعت از آن‌ها، به رستگاری ابدی برسند. به شهادت قرآن کریم، برترین آن‌ها پیامبر گرامی اسلام (ص) است که در زندگی خویش به بالاترین مقام انسانیت رسید.^۱ پس از ظهور دین اسلام، دانش معصومان‌ه‌ی پیامبر (ص) و برگزیدگان از خاندان ایشان، در اختیار مردم قرار گرفت؛ این دانش از منبع علوم ذاتی ربانی حضرت حق ساطع می‌شد. خدای متعال، حق ذاتی حکم‌رانی خویش بر مردم را در زمان حیات پیامبر به وی داد و پس از او به جانشینان معصومش عطا فرمود تا آن‌ها با استفاده از علوم خطاناپذیر خود، جامعه‌ی انسانی را با روشن‌بینی به‌سوی رستگاری هدایت کنند.

حکم‌رانی پیشوایان غیر معصوم (ع) در عصر غیبت

اگر در زمانی مثل زمان حاضر، پیشوای معصوم در جامعه حضور ظاهری نداشته باشد، خدای متعال به چه کسانی اجازه‌ی حکم‌رانی بر مردم را داده است؟ فهم عقل از حکم خدا درباره‌ی تعیین حاکم در عصر غیبت چیست؟ به‌سخن دیگر، اگر انسان کامل در دسترس بشر نباشد - یعنی عصر غیبت - عقل برای مدیریت جامعه چه کسی را پیشنهاد می‌کند؟

۱. «ثُمَّ دَنَا فَتَدَلَّى * فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى؛ (به خدا) نزدیک و نزدیک‌تر شد تا به‌اندازه‌ی دو کمان یا کم‌تر فاصله بود» (النجم: ۸-۹). در این آیه، قرب معنوی به قرب مکانی تشبیه شده است.

نظریه‌ی عقلی ولایت فقیه

پاسخ عقل به پرسش بالا در فرض پیش‌گفته آن است که چون پیش‌تر، برنامه‌ی دین از طرف خدا به وسیله‌ی پیامبر و امام در دسترس مردم قرار داده شده است، در عصر غیبت پیشوای معصوم (ع) نیز کسی باید مدیریت جامعه را برعهده بگیرد که بیش‌ترین شباهت را به انسان کامل - یعنی پیشوای معصوم - در امر اداره‌ی جامعه داشته باشد. مهم‌ترین ویژگی انسان کامل برای اداره‌ی جامعه سه چیز است:

۱. علم به فرمان‌های خدا، یعنی علم به مقررات دینی برای هدایت انسان‌ها؛

۲. دوری از خودخواهی، هواپرستی و منفعت‌طلبی، یعنی داشتن ملکه‌ی تقوا و

خداترسی در انجام کارها؛

۳. توانایی مدیریت جامعه‌ی بشری.

عقل حکم می‌کند کسی که در عصر غیبت بیش‌ترین شباهت را به انسان کامل، در این سه ویژگی داشته باشد، در امر حکومت بر مردم مناسب‌تر از دیگران است. به سخن دیگر، اگر کسی در عصر غیبت انسان کامل در برآیند این سه ویژگی سرآمد دیگران باشد، او بهتر از همه - و تنها او می‌تواند و - باید مسئولیت مدیریت و رهبری انسان‌ها را برعهده گیرد؛ زیرا او نسبت به دیگران به امام معصوم (ع) در مسأله‌ی رهبری جامعه شبیه‌تر است. در ادبیات فقهی اسلام ناب، یعنی در فقه شیعه‌ی امامیه، به کسی که بیش‌ترین شباهت را به امام معصوم (ع) در ویژگی‌های گفته‌شده داشته باشد، "ولی فقیه" و به جایگاه او "منصب ولایت فقیه" گفته می‌شود.

افزون بر دلیل عقلی لزوم رهبری ولی فقیه در عصر غیبت، دلیل‌های شرعی متنوعی بر این لزوم در مجموعه‌های روایی وجود دارند که این نوشتار درصدد بیان آن‌ها نیست.^۱

سازگاری حق مردم با حق خدا در تعیین ولی فقیه به‌عنوان رهبر

آیا وجوب عقلی و شرعی اطاعت از حاکم اسلامی در عصر غیبت امام معصوم (ع)، سبب زیرپا گذاشته شدن حق تعیین سرنوشت افراد در جامعه‌ی اسلامی

۱. برای اطلاع بیش‌تر ر.ک. مهدوی‌زادگان، ۱۳۹۴: ۱۵.

سیاست متعالیه

- سال ششم
- شماره بیست‌ویکم
- تابستان ۹۷

نقش مردم در
نظام سیاسی
مردم‌سالاری دینی
(اسلامی)
(۹۵ تا ۱۱۴)

نمی‌شود؟! به بیان دیگر، چگونه می‌توان میان دو حکم عقلی و وجوب تعیین ولی فقیه و حق تعیین سرنوشت و انتخاب رهبر در امور اجتماعی جمع کرد؟ آیا حق مردم در تعیین حاکم اسلامی در عصر غیبت، با تعیین منصب ولایت فقیه به‌عنوان رهبر امت اسلامی سازگار است؟ به تعبیر دیگر، آیا تعیین شدن ولی فقیه از طرف خدا به عنوان رهبر جامعه‌ی اسلامی در عصر غیبت، به‌معنای نادیده گرفتن حق تعیین سرنوشت مردم در مسأله‌ی تعیین حاکم و سلب حق انتخاب از آن‌ها نیست؟ اگر مردم مجبور باشند در عصر غیبت از حاکمی که خدا تعیین کرده، پیروی کنند، حق طبیعی آن‌ها در تعیین سرنوشت خود نادیده گرفته می‌شود؛ زیرا داشتن حق تعیین سرنوشت به‌معنای آزادبودن در انتخاب سرنوشت - از جمله انتخاب حاکم (رهبر) - است.

مسأله‌ی تبیین سازگاری حق مردم و حق خدا در تعیین رهبر یکی از مشکل‌ترین و مهم‌ترین مسائل فلسفه‌ی سیاسی اسلام است؛ حل این مسأله که این نگارش درصدد بیان آن است، کلید حل بسیاری از مسائل مشابه در آموزه‌ی مردم‌سالاری دینی است.

حل مسأله به کمک دانش فلسفه حق

در دانش فلسفه‌ی حق ثابت شده است حقوق در یک دسته‌بندی بر دو نوع هستند:

۱. حق‌های واجب‌الاستیفا؛

۲. حق‌های غیرواجب‌الاستیفا (مصباح یزدی، ۱۳۸۰؛ جوادی آملی، ۱۳۸۴: ۲۴۱-۲۴۲).

حقوق غیرواجب‌الاستیفا حق‌هایی هستند که استیفای آن به انتخاب صاحب حق واگذار شده است؛ اگر صاحب حق بخواهد، می‌تواند - مانند حق گرفتن دستمزد - از استیفای آن صرف‌نظر کند.

در مقابل، حق‌های واجب‌الاستیفا همانند حق حیات به حقوقی گفته می‌شود که به‌هیچ‌وجه اسقاط آن‌ها بر صاحب حق جایز نباشد. بر صاحب حق لازم است در چنین مواردی از حق خود پاسداری کرده و به‌هیچ‌وجه نگذارد حق‌اش ضایع شود. نه خود از آن صرف‌نظر کند، و نه اجازه دهد دیگران آن را زیر پا گذارند (طالبی، ۱۳۹۳: ۱۰۳). این دسته از حقوق با آن که حق هستند و انسان می‌تواند با آن‌ها

به مقام انسان کامل نزدیک شود، حق‌هایی هستند که با تکلیف استیفای آن‌ها در آمیخته‌اند.

گفتنی است خدای متعال این حقوق را به‌طور مطلق در اختیار انسان‌ها قرار نداده، بلکه راه استفاده و چگونگی استیفای این حق‌ها را به بشر آموخته است. برای نمونه، با آن‌که خدا حق زیستن (حیات) را به‌صورت یک حق واجب‌الاستیفا به بشر عطا کرده است، اجازه نمی‌دهد انسان‌ها از هر راه ممکن ادامه‌ی حیات دهند؛ بلکه بر بشر واجب کرده از راه حلال، زندگی خویش را ادامه دهند؛ غذای حلال بخورند؛ مسکن حلال تهیه کنند و بنابراین، حق حیات با آن‌که حقی واجب‌الاستیفا می‌باشد، خدای متعال دستورالعمل چگونگی استیفای آن را در چارچوب گزاره‌های دینی (فقهی) بیان کرده است. بنابراین، وقتی تصدیق می‌کنیم که خدای متعال به ما حق واجب‌الاستیفا حیات را عطا کرده و شیوه‌ی استیفای آن را با ذکر شرایطی به ما یاد داده است، هرگز نمی‌گوییم ما حق حیات نداریم! هرچند حفظ و استفاده از این حق بر ما امری واجب باشد؛ آن هم نه به هر شیوه‌ی ممکن، بلکه از راه مخصوصی که خدا معین فرموده است.

حال که دانستیم حق تعیین سرنوشت یکی از شاخه‌های حق مالکیت است و مراد از حق مالکیت، شایستگی جواز تصرف در شیء مملوک است؛ نتیجه آن خواهد بود که هیچ‌کس جز مالک یا بی‌اذن مالک مجاز نخواهد بود در مملوک تصرف کند. ملک در این‌جا منحصر در اموال و نیز در امور مادی نیست، بلکه امور معنوی، مانند: آبرو، اعمال، ویژگی‌های شخصیتی و قوای نفس را نیز دربرمی‌گیرد. هر انسانی، هم‌چنان‌که مالک اموال خویش است، مالک اعضا و جوارح، آبرو، قوای نفسانی و صفات شخصیتی خود نیز می‌باشد، همه‌ی این امور متعلق حق مالکیت انسان هستند.

هر انسانی نسبت به اموال، اعضای بدن، جان (نفس و قوای آن)، ویژگی‌های شخصیتی، حیثیت فردی و اجتماعی، اعمال و اختراعات خویش - به‌طور تکوینی - حق مالکیت دارد. لازمه‌ی داشتن این حق آن است که انسان بر همه‌ی امور یادشده تسلط داشته باشد و دیگران بی‌اذن او حق تصرف در آن امور را نداشته باشند. دلیل عقلی وجود چنین حقی، علم حضوری هر انسان به تسلط بر نفس

سیاست متعالیه

- سال ششم
- شماره بیست‌ویکم
- تابستان ۹۷

نقش مردم در
نظام سیاسی
مردم‌سالاری دینی
(اسلامی)
(۹۵ تا ۱۱۴)

خویش و صفات و قوای نفس خویش و تسلط بر اعضای بدن و افعال خویش در مسیر حرکت به سوی سعادت است (طباطبایی، ۱۳۶۲: ۲۶۰؛ حائری یزدی، ۱۳۹۱: ۱۲۰-۱۳۰؛ همو، ۱۳۹۴: ۴۰۰؛ مصباح یزدی، ۱۳۶۶، ج ۱: ۱۵۴ و ۱۵۹).

حاصل آن که، مدیریت خویشتن در امور فردی و اجتماعی که به "حق تعیین سرنوشت" معروف شده است، از شاخه‌های حق مالکیت است. بر اساس این حق، همه‌ی مردم بر سرنوشت خویش مسلط هستند. حق تسلط بر سرنوشت خود، حقی طبیعی و از انواع حق مالکیت است که خدای متعال آن را همانند حق حیات، به همه‌ی انسان‌ها عطا فرموده و آن‌ها را به مراقبت از این حق فراخوانده (طالبی، ۱۳۹۴: ۸۰) و دستورالعمل چگونگی استیفای آن را نیز به بشر ابلاغ کرده است. بنابراین، حق تعیین سرنوشت، حقی مطلق نیست؛ یعنی انسان‌ها نمی‌توانند بی‌توجه به دستورالعمل چگونگی استیفای این حق، هرکسی را به‌دلخواه به‌عنوان حاکم برگزینند؛ بلکه این حق، حقی مشروط است. خدای متعال قیود آن را بیان کرده و شیوه‌ی استفاده از این حق را - هم در عصر حضور پیشوای معصوم و هم در عصر غیبت - به بشر آموخته است.

خدای متعال فرموده است که مردم در عصر حضور پیشوای معصوم، امر حکومت و تدبیر امور اجتماعی خویش را به‌دست شخص غیرمعصوم نسپارند؛ بلکه پیشوایان معصوم را اسوه‌ی زندگی خود قرار داده و با اختیار خویش از آنان پیروی کنند. اگر مردم به پیشوای معصوم گرایش نداشته و او را به‌عنوان رهبر امت اسلامی انتخاب نکنند، جامعه‌ی اسلامی آرمانی تشکیل نخواهد شد و امت اسلامی به سعادت لایق خود نخواهد رسید. بنابراین، در اندیشه‌ی سیاسی اسلام ناب، مردم نقش بسیار پررنگی در برپایی حکومت اسلامی در عصر حضور پیشوای معصوم دارند.

هم‌چنین، خدای متعال در عصر غیبت پیشوای معصوم شرایطی را برای مردم به‌منظور استیفای حق تعیین سرنوشت اجتماعی تعیین کرده است. چون فلسفه‌ی آفرینش انسان - چه در عصر حضور معصوم و چه در عصر غیبت - رسیدن یا نزدیک‌شدن انسان به مقام والای انسان کامل است، مردم در عصر غیبت نیز، همانند عصر حضور، به‌طور مطلق حق تعیین سرنوشت در امور اجتماعی را ندارند؛ بلکه این حق آن‌ها مقید به شرایطی است که در پرتوی آن، فلسفه‌ی آفرینش

بشر تأمین شود. آنان باید حکومتی را برپا کنند که در بردارنده‌ی حیات طیبه باشد.^۱ آن‌ها باید کسی را به‌عنوان پیشوا و حاکم جامعه برگزینند که بیش‌ترین توان را در میان مردم برای ایجاد حیات طیبه در جامعه داشته باشد.

نقش مردم در تحقق حکومت دینی در عصر غیبت

تا این‌جا سخن مشخص گردید که هم به دلایل عقلی و هم به دلایل نقلی، خداوند متعال حق حاکمیت را - که حق ویژه خود اوست - در عصر غیبت به فردی واگذار کرده است که بیش‌ترین شباهت را به پیشوای معصوم (ع) در خصوصیت‌های زیر داشته باشد:

۱. قوه‌ی تدبیر و توان مدیریت اجتماعی را داشته باشد؛

۲. به لحاظ تقوا و خداترسی، فردی عادل و باتقوا باشد؛

۳. در همه‌ی مسائلی که به اداره‌ی جامعه و روابط درونی و بیرونی آن جامعه مربوط است، از حکم خدا به‌طور اجتهادی آگاه بوده و قوانین ربانی را به‌درستی از منابع مربوطه کشف کند.

نقش مردم در عصر غیبت برای تعیین حاکمی که دلایل عقلی و نقلی، شرایط او را تعیین کرده‌اند، بسیار برجسته است. مردم با شرکت مستقیم یا غیرمستقیم^۲ در انتخابات تعیین رهبری، در صدد استیفای حق واجب الاستیفای خویش برآمده و از میان کسانی که واجد شرایط عمومی رهبری در عصر غیبت‌اند، کسی را که مناسب‌تر می‌دانند، انتخاب می‌کنند. این نوع مردم‌سالاری نوع مطلوب (واقعی، نه مطلوب خیالی از روی هوا و هوس) مردم‌سالاری است که امروزه در ادبیات سیاسی به آن مردم‌سالاری دینی (اسلامی) گفته می‌شود.

۱. «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ...؛ ای کسانی که ایمان آورده‌اید، هنگامی که خدا و پیامبر شما را به چیزی فرا می‌خوانند که آن چیز به شما حیات می‌بخشد، دعوت آنها را اجابت کنید» (انفال: ۲۴).

۲. شرکت غیرمستقیم مردم در انتخابات تعیین رهبری صورت‌های مختلفی دارد. یکی از آن‌ها این صورت است که مردم نمایندگان را انتخاب کنند که آن‌ها رهبر را از میان گزینه‌های موجود تعیین کنند.

دلیل مطلوب (واقعی) بودن این شکل از مردم‌سالاری آن است که مردم به‌طور فطری همواره به‌دنبال دریافت لذت‌های پایدار کمال‌های حقیقی‌اند. همه‌ی انسان‌ها حیاتی را می‌طلبند که در آن مرگ نباشد؛ قدرتی را می‌خواهند که در آن عجز نباشد؛ به‌دنبال علمی هستند که در آن جهل نباشد. در صورتی آن‌ها به این لذت‌ها می‌رسند که زندگی‌شان در شاهراه دین اصیل و تحریف‌نشده قرار داشته و با اراده‌ی آزاد خویش حاکمی را برگزینند که از راه اجرای قوانین نورانی ربانی، زمینه‌ساز فراهم‌شدن لذت‌های پایدار کمال‌های حقیقی برای مردم باشد.

بنابراین، مردم فقط در سایه‌ی دین‌داری و بندگی خدای متعال و با استیفای حق خدادادی تعیین سرنوست در امور اجتماعی با انتخاب حاکمی شایسته - که شرایط عام رهبری را دارد - می‌توانند آرزوی فطری و دیرینه‌ی خود را عملی کنند. آن‌ها با ایجاد حکومت دینی و با تشکیل جامعه‌ای پاک تلاش می‌کنند به هدف آفرینش انسان دست یابند که همانا رسیدن به مقام انسان کامل است.

حاصل آن‌که، نظام سیاسی مردم‌سالاری دینی اسلامی، نه‌تنها در ذات خود، حق طبیعی خدادادی بشر را در مورد تعیین سرنوشت در امور اجتماعی در عصر غیبت به‌خوبی پاس‌داشته است؛ بلکه در مقایسه با دیگر نظام‌های مردم‌سالار در جهان، نوع مطلوبی از مردم‌سالاری را به جهانیان پیشنهاد می‌کند که با سعادت ابدی آن‌ها نیز ارتباط مستقیم دارد.

نتیجه‌گیری

نقش مردم در برپایی و بقای نظام سیاسی مردم‌سالار دینی (اسلامی) در جهان امروز نقشی برجسته است. آن‌ها در راستای کسب سعادت‌مندی جاودانه‌ی بشر - که هدف از آفرینش انسان است - به‌خوبی ایفای نقش می‌کنند. این نقش بی‌بدیل با سعادت ابدی مردم گره خورده است. مردم در پرتوی مردم‌سالاری دینی، هم به‌دنبال ایجاد حیات طیبه در زندگی اجتماعی خویش بوده، و هم با اسوه قرار دادن پیشوایان معصوم درصدد پیمودن راه تکامل هستند. پیشرفت اعجاب‌انگیز مردم ایران در ابعاد مختلف مادی و معنوی در مدت زمان کوتاه، نشانه‌ی مطلوب‌بودن و موفق‌بودن نظام سیاسی مردم‌سالاری دینی در کشور ایران

است. دینی بودن محتوای نظام، همراه با اتحاد و یک پارچگی مردم در اطاعت از رهبری حکیمانه‌ی آن، رمز این شکوفایی شگفت آور است.

منابع

۱. ابن سینا، حسین (۱۴۰۴ق) الشفاء فی المنطق، قم: مکتبه آیه الله المرعشی.
۲. جوادی آملی، عبدالله (۱۳۸۴). حق و تکلیف در اسلام. قم: مرکز نشر اسراء.
۳. حائری یزدی، مهدی (۱۹۹۵). حکمت و حکومت. انگلستان: شادی.
۴. _____ (۱۳۹۱). اصول معرفت‌شناسی در فلسفه‌ی اسلامی: علم حضوری. ترجمه: سید محسن میری. تهران: پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه‌ی اسلامی.
۵. _____ (۱۳۹۴) کاوش‌های عقل نظری. تهران: مؤسسه پژوهشی حکمت و فلسفه ایران (ج ۵).
۶. حکمت‌نیا، محمود (۱۳۸۲). آرای عمومی. تهران: پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه.
۷. سید رضی، محمد (۱۳۶۸). نهج‌البلاغه [تقریباً ۳۹۵-۴۰۰ق]. ترجمه: سید جعفر شهیدی. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
۸. طالبی، محمدحسین (۱۳۹۳). درآمدی بر فلسفه‌ی حق. قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.
۹. _____ (۱۳۹۴). «رابطه‌ی حق حاکمیت، دموکراسی و مردم‌سالاری دینی»، حکومت اسلامی، ۷۶: ۷۵-۱۰۱.
۱۰. _____ (۱۳۹۶). حقوق طبیعی بشر. قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.
۱۱. طباطبایی، سید محمدحسین (۱۳۹۰ق). المیزان فی تفسیرالقرآن؛ دوره‌ی ۲۰ جلدی (ج ۴ و ۱۸). بیروت: مؤسسة الأعلمی للمطبوعات (ج ۲).
۱۲. _____ (۱۳۶۲). نهایه‌الحکمه. قم: مؤسسه نشر اسلامی (ج ۲).
۱۳. مصباح یزدی، محمدتقی (۱۳۶۶). آموزش فلسفه (ج ۱). تهران: سازمان تبلیغات اسلامی (ج ۲).
۱۴. _____ (۱۳۶۵) آموزش فلسفه (ج ۲). تهران: سازمان تبلیغات اسلامی.
۱۵. _____ (۱۳۸۷). خودشناسی برای خودسازی و به‌سوی خودسازی؛ در مجموعه آثار (ج ۲). قم: مؤسسه‌ی آموزشی و پژوهشی امام خمینی.
۱۶. _____ (۱۳۸۰) نظریه‌ی حقوقی اسلام. قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ج ۲).
۱۷. منتظری، حسینعلی (۱۳۸۷). حکومت دینی و حقوق انسان. قم: ارغوان دانش.

سیاست‌متعالیه

- سال ششم
- شماره بیست‌ویکم
- تابستان ۹۷

نقش مردم در
نظام سیاسی
مردم‌سالاری دینی
(اسلامی)
(۹۵ تا ۱۱۴)

۱۸. مهدوی‌زادگان، داود (۱۳۹۴). «امام خمینی (ره) و فلسفه‌ی سیاسی انتظار (ولایت فقیه؛ دولت انتظار)»، سیاست متعالیه، ش ۱۱: ۷-۲۶.
۱۹. ولی‌پور، ابراهیم (۱۳۸۹). قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران. تهران: مهربان نشر.
20. Campbell, Tom (2006) Rights, A Critical Introduction, London and New York: Routledge.
21. Jones, Peter (1994) Rights, Houndmills and New York: Palgrave.

فصلنامه
علمی
پژوهشی

سینا